شاهد کودک

ماهنامه‌ی شاهد کودک
شماره ۵۱ فروردین ۱۳۸۹
بها ۳۵۰ تومان



به نام خدا

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران
مدیر مسئول: مهندس مسعود زریبافان
سردبیر: دکتر عباس خامه‌یار
جانشین سردبیر: محمد علی فقیه
مدیر اجرایی: نادر دقیقی

❊ ❊ ❊

دبیر تحریریه: دکتر سپیده خلیلی
مدیر داخلی: گلدیس حکمی
ویراستار: ترانه امیر ابراهیمی
گرافیک و صفحه آرایی: مهسا بزرگ امید
دبیرسرویس عکس: محمدعلیایی مقدم
حروفچین: ویدا اُمیدی
ناظر فنی چاپ: محمدرضا قادری
امور فنی: آتلیه شاهد
تلفن تحریریه: ۸۸۳۰۸۰۸۶
تلفن امور مشترکین: ۸۸۸۲۳۵۸۴
دورنگار امور مشترکین: ۸۸۳۰۹۲۴۹
آدرس الکترونیکی: koodak@shahedmag.com
صندوق پستی: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

❊ ❊ ❊

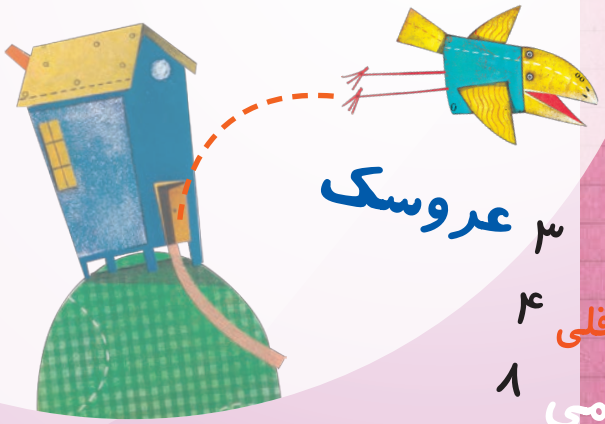
ناشر: انتشارات شاهد
تهران- خیابان ایت‌الله طالقانی
خیابان ملک‌الشعرای بهار شمالی
شماره۳ -تلفن: ۸۸۸۴۲۲۴۷

❊ ❊ ❊

چاپ: چاپخانه بلاغ
خیابان شریعتی- بالاتر از حسینیه ارشاد- کوچه بهشت آسا
توزیع: موسسه فرهنگی هنری شاهد:۸۸۸۲۹۵۲۳

تصویر روی جلد: شیرین شیخی

* مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است
* مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود
* نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است



عروسک ۳
باران
کوفته قل‌قلی ۴
علمی ۸
جای چی کجاست؟ ۱۰
داستان های نوید و ندا ۱۲
جدول ۱۶
این کار کیست؟ ۱۸
لطیفه ۲۰
شعر کودک ۲۱
کاردستی ۲۲
آثار بچه‌ها ۲۴
فرم اشتراک شاهدکودک ۲۶
معرفی کتاب ۲۷

عروسک

داداش من کچل کرد
دیشب عروسکم را
او داشت دسته مویی
نرم و لطیف و زیبا

حالا دو چشم سبزش
غمگین و غصه‌دار است
حالش کمی گرفته
انگار بی‌قرار است

امروز عکس خود را
در قاب عینکم دید
در قلب مهربانش
ناگاه غصّه روییدِ

او را بغل گرفتم
مثل همیشه محکم
گفتم نخور عزیزم
یک ذرّه غصّه و غم

حتی بدون مو هم
من عاشق تو هستم
آن وقت بر سر او
توری سفید بستم!



نوشین نوری

تصویرگر: نیلوفر میرمحمدی

باران
کوفته قل‌قلی

● صبا سرخیل
● تصویرگر: حدیثه قربان

کوفته قل‌قلی‌های مامان عالی می‌شد، برای مامان‌بزرگ عالی‌تر. شبی که فردایش قرار بود با بابایی و همکارهایش با بالن گردش برویم، بابایی هوس کرد برویم خونه‌ی مامان بزرگم، ما هم مجبور شدیم چادر چاقچور کنیم برویم پیش مامان بزرگ. مامان بزرگ هم شام کوفته قل‌قلی درست کرده بود. مامان بزرگ گفت: «حالا علی آقا با این بالنت کجا می‌خواهی بروی که همه تو محل حرفش رو می‌زنند؟» بابا همین طور که با زیپ کاپشن ور می‌رفت جواب داد امر خیر است. قرار است یک کارخانه‌ی موادّ



غذایی از این کوفته قل‌قلی‌ها که شما امشب زحمتش را کشیده‌اید برایمان بفرستد تا وقتی یک سری به آفریقا می‌زنیم، به این زبون بسته‌ها که غذای درست حسابی ندارند کمکی برسونیم؛ البتّه به اندازه‌ی کافی نیست، خدا کمکمون کنه.» مامان بزرگ که کمی قیافه‌اش در هم شد گفت: «ای بابا! علی آقا، نمی‌خواهید ما هم تو این کار خیرتان شرکت کنیم؟ پاشو، پاشو منیژه، فاطمه، احمد جان تو هم برو عمه و خاله خدیجه رو صدا کن، می‌خواهیم دسته‌جمعی تا صبح کوفته درست کنیم تا هیچی از کوفته‌ها کم نباشه.» بابا هم داشت من را با بادهایی که باید بشناسم آشنا می‌کرد. بادهای صبا، شمالی و بقیه‌ی بادها را توضیح داد. مامان و مامان بزرگ و همه و همه تا صبح مشغول کوفته درست کردن بودند. خلاصه صبح آن قدر کوفته ریخت رو سر مون که حمل آن یکی از مشکل‌های مهّم ما بود. سوار بالن شدیم همکارهای بابا مدام عکس می‌گرفتند، حرف می‌زدند یا رادیو رو به زور روشن نگه می‌داشتند. یکی از دوست‌های بابا گفت: «فکر کنم با این جنگی که سرخ پوستان با این آفریقایی‌های بیچاره راه انداختند ما نتوانیم فرود بیاییم تازه شنیدم تمام غذاهایشان را گرفتند، بیچاره‌ها دارند یکی یکی جان می‌دهند.» از شنیدن این حرف انگار موجی از ناراحتی توی دلم به حرکت افتاد. موهایم به وسیله‌ی نسیم تکان می‌خورد و آن را روی صورتم می‌انداخت قلبم به تپش افتاد. گوش‌هایم پر از صدای نسیم شد. انگار چیزی در گوشم وزوز می‌کرد. صدایی می‌آمد که زمزمه می‌کرد: «بسپار به من، دور و برت را نگاه کن، آن‌ها، آن کوفته‌ها را می‌گویم برای دوست‌های تو هستند که آن پایین انتظار می‌کشند.»

نسیم لای موهایم چرخید کمی صبر کرد و بعد دوباره با صدای خنک خود در گوشم زمزمه کرد:«شاید هیچ وقت این فرصت را پیدا نکنی!» موهایم که در روی صورتم پخش





شده بود را کنار زدم: «باورم نمی‌شود، تو نسیم شمالی هستی که داری با من حرف می‌زنی! وای خدایا! وای خدایا چه خواب خوبی؟» کمی آن طرف‌تر یک نسیم خوش بو لای موهایم رفت و با صدای خوش‌بویش گفت: «من هم در کنار نسیم هستم. در کنار نسیم فقط تو دانه دانه جعبه‌ها را به ما بده همین...» گفتم: «ای وای مثل اینکه تو هم نسیم صبایی که...» باد شمالی وسط حرفم پرید گفت: «آره، ولی فکر نمی‌کنم الآن وقت این حرف‌ها باشه... نسیم صبا آماده باش من و تو باید برویم و بادها و نسیم‌های دیگر را خبر کنیم تا بتوانیم کارها را سریع‌تر انجام دهیم.» و هر دو از یک طرف حرکت کردند. بعد از ۱ ساعت و ۳۰ دقیقه آن‌ها رسیدند، در حالی که توده‌ای از تمام بادها را درست کرده بودند در گوشم زمزمه کردند: «آن‌ها را بده به ما» من هم تا دیدم سر بابا و همکارانش شلوغه، تند تند به آن‌ها دادم. آن‌ها هم تمام جعبه‌ها را خالی کردند.

بابا که برگشت گفت: «اِاِ پس کوفته‌ها چی شد؟» ولی وقتی قیافه‌ی حیرت‌انگیز من را دید که توی حال خودم نبودم، جلو آمد، پایین را که نگاه کرد انگار دیگر اون هم متوجه نبود، کم‌کم همه جمع شدند. با این که آن‌ها از من

خیلی دور بودند ولی احساس می‌کردم صدایشان در گوشم می‌پیچید. که ناگهان رادیو که از آن زمان تا به حالی روشن بود خشی خشی کرد و گفت: هم اکنون خبری به دست ما رسید واقعاً باور نکردنی است که از آسمان کوفته قل‌قلی ببارد باران کوفته قل‌قلی روی سر بچّه‌های گرسنه‌ی آفریقایی بارید که خیلی گرسنه بودند.»
با این خبر بابا و دوستانش هورایی کشیدند و موفّقیّت‌شان را به یک‌دیگر تبریک گفتند. هیچ‌کس نمی‌دانست کار من و بادها بود، من هم ساکت ماندم هیچ چیز نگفتم. از آن روز به بعد توی تقویم‌ها روزی به نام سالروز باران کوفته قل‌قلی بود که همه به پارک‌ها و هر جا که دوست داشتند، همراه با کوفته قل‌قلی می‌رفتند و پخش می‌کردند و یا همه دسته جمعی کوفته قل‌قلی می‌پختند.





علمی

سوراخ مثل آب کش

مهدیس حکمی

آشپزی را دوست داری؟ اگر دوست داری، می‌توانی به پدر و مادرت کمک کنی و ماکارونی درست کنی. حتماً وسیله‌ای به نام آب کش را دیده‌ای.

آب‌کش کاسه‌ای است پلاستیکی یا فلزی که پر از سوراخ‌های ریز است. این سوراخ‌ها باعث خروج مایعات می‌شوند، امّا جلوی خرده‌های بزرگ‌تر را می‌گیرند. (گاهی وقت‌ها اگر کسی زیاد گریه کند، می‌گویند چشم‌هایش مثل آب‌کش است، چون آب زیادی از آن‌ها بیرون می‌آید) اما آیا همیشه آب زیادی از آب‌کش بیرون می‌آید؟ این آزمایش‌ها این را معلوم می‌کند.



وسایلی که لازم داری:

- کمک بزرگ‌تر
- سبد میوه
- وان حمّام
- تور سیمی
- دستمال کاغذی
- باند کشی
- کاسه پلاستیکی
- آب



کارهایی که باید انجام دهی:

۱ـ کاسه را تا لب آن پر از آب کن. از یک بزرگ‌تر کمک بخواه و تور سیمی را در بالای کاسه قرار بده و آن را به سمت پایین بکش. دوباره از او بخواه که نوار کشی را دور آن بکشد تا آن را ثابت نگه دارد.

۲ـ به آرامی دست خود را در بالای تور سیمی قرار بده و به سرعت کاسه را بچرخان و سپس دست خود را کنار بکش.

آیا آب بیرون می‌ریزد؟

۳ـ این کار را دوباره با یک سبد میوه انجام بده. یک سبد میوه‌ی پلاستیکی را روی کاسه‌ی آب قرار بده. اگر به آرامی این کار را انجام بدهی، می‌بینی که سبد روی آب روان است.

۴ـ حالا تکّه‌ای دستمال کاغذی داخل سبد قرار بده، آیا سبد همان طور روی آب قرار می‌گیرد؟

آب درون سوراخ‌های سبد نرفت. این به دلیل این است که مولکول‌های تشکیل دهنده‌ی آب، روی سطح آب به هم می‌چسبند و شکل یک پرده نازک را به خود می‌گیرند. وقتی به سوراخ‌ها نگاه می‌کنی، می‌توانی آب را درون آن ببینی، امّا چکّه نمی‌کند.

وقتی دستمال کاغذی را درون سبد می‌گذاری، دستمال کاغذی مقداری آب جذب می‌کند، آب درون سبد فرو می‌رود و سبد غوطه‌ور می‌شود.

جای چی کجاست؟

تصویرگر: ندا ستایش





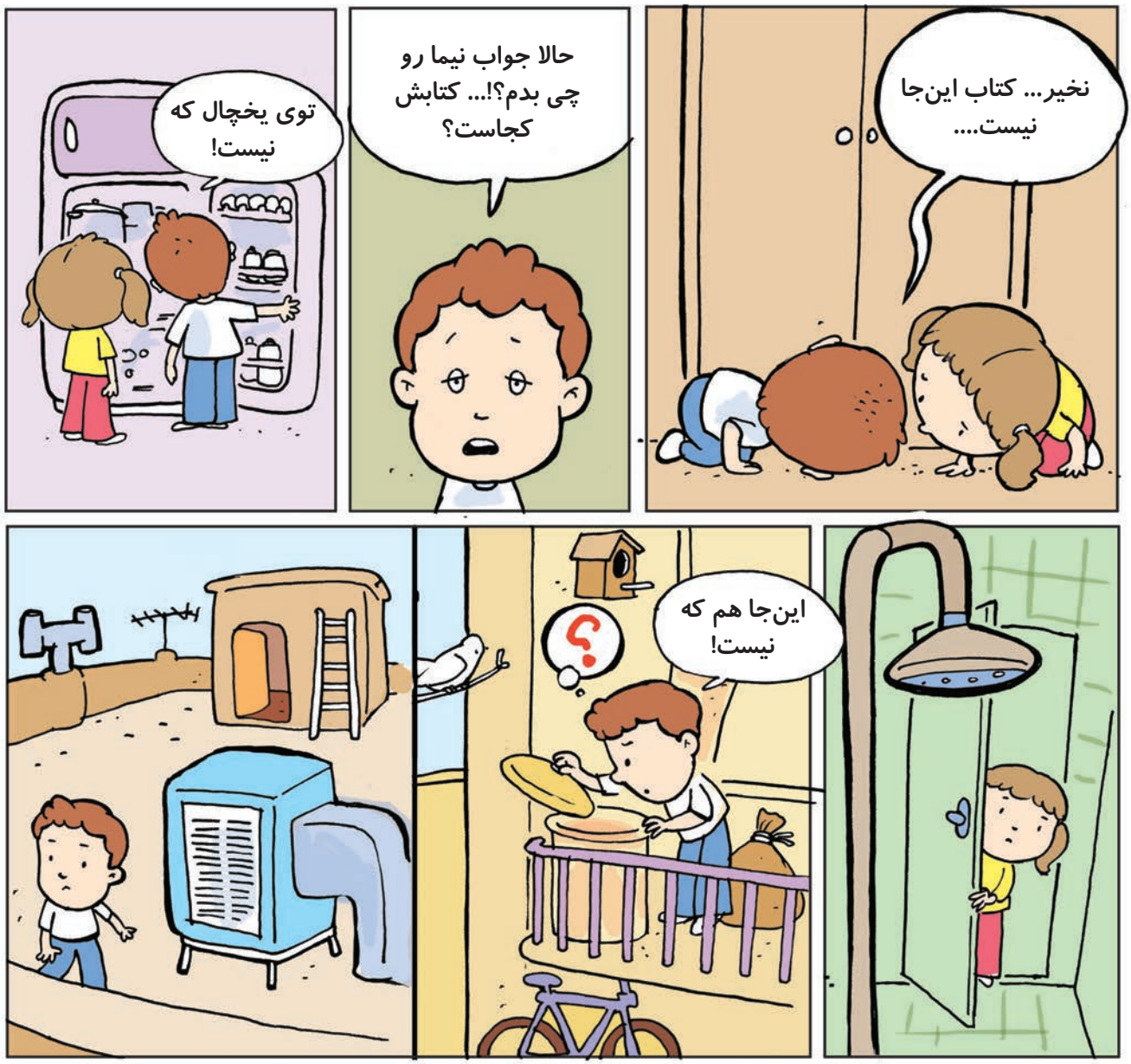
تصویرهای کنار صفحه را ببُر
و در جای مناسب بچسبان!

داستان های نوید و ندا

امانت‌داری



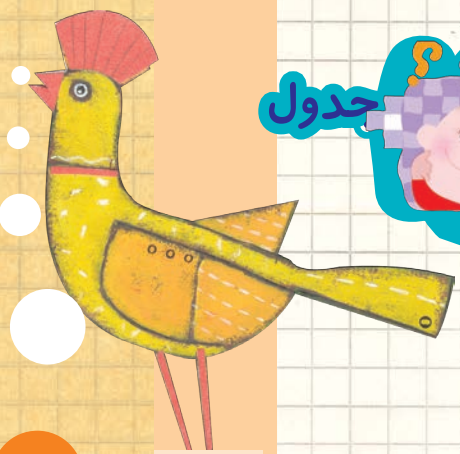
● نویسنده و تصویرگر: لاله ضیایی




همش تقصیر توئه ندا... تو همیشه هر چی از من می گیری یا خرابش می کنی یا گمش می کنی...
پسرم فکر نمی کنی اگه وسایلت رو همه جا نمی انداختی، گمشون نمی کردی؟
سلام من اومدم!
سلام!
سلام!
سلام!

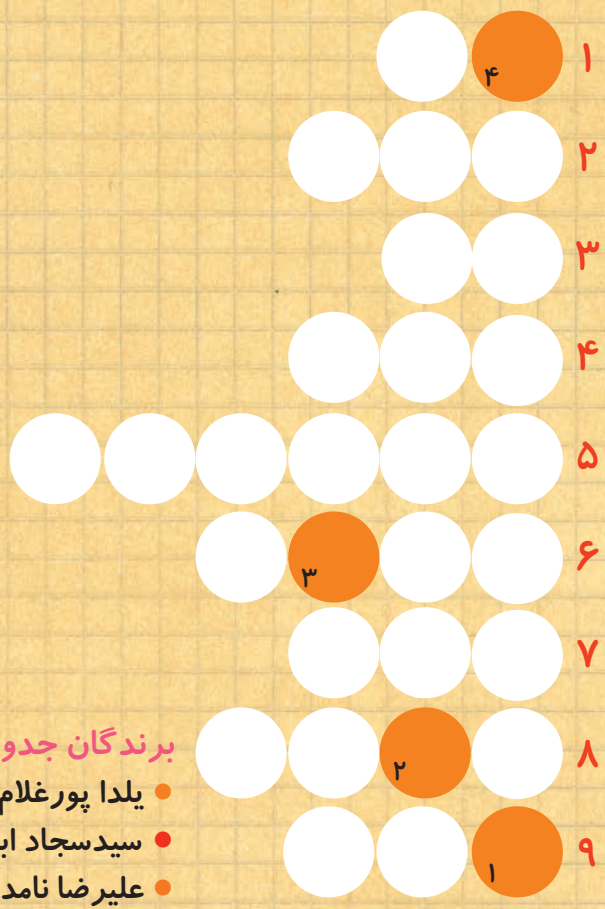

ای بابا
ندا جون چی
شده؟!!
بابا... من امانت‌دار خوبی
نبودم... من با کیسه پلاستیک
نوید کاردستی درست کردم...
رنگش آبی بود و من لازمش
داشتم.
عیبی نداره... بیا
خودم یه کیسه
بهت بدم...
کتابی که داخلش
بود چی؟ مال
کتاب‌خونه بوده...
راستی نوید امروز این کیسه رو توی
کیفم پیدا کردم ... یه کتاب توش بود
که اولش نوشته: ... تقدیم به دوست
خوبم نوید. سال نو مبارک... از طرف
نیما...
خودشه! حالا یادم اومد!
کیسه‌اش بنفش بود!... خدا
رو شکر پس کتاب مال
کتاب‌خونه نبود... مال خودم
بود!!





جدول

ابتدا با توجه به تصویر جدول را حل کن و سپس رمز جدول را از خانه‌های رنگی پیدا کن و به آدرس مجلّه برای ما بفرست!



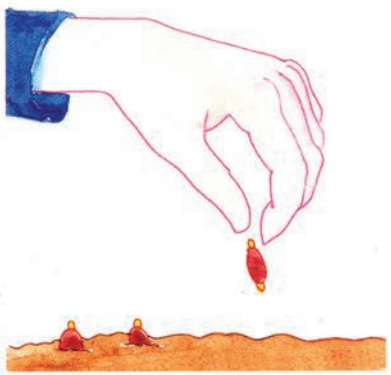
برندگان جدول شماره‌ی ۴۸:

- یلدا پورغلام
- سیدسجاد ابراهیمی
- علیرضا نامدار

● از برنده‌های عزیز خواهش می‌کنیم برای دریافت جایزه‌ی خود با ما تماس بگیرند.

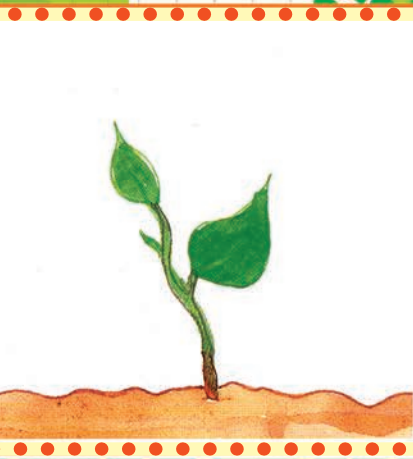

۵
۴
۳
۲
۶
۷
۸
۹
۱

این کار کیست؟



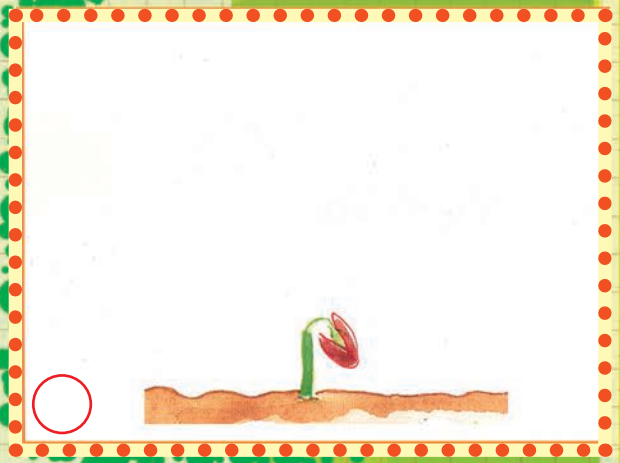














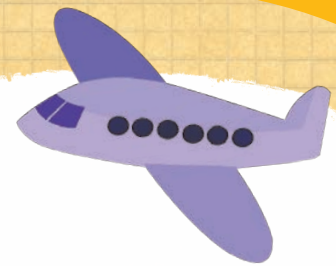
به این تصویرها خوب نگاه کن و آن‌ها را به ترتیب شماره‌گذاری کن!

فکر می‌کنی چه کسی گیاه را آفریده؟ برای چه آفریده؟ وظیفه‌ی تو در برابر آن چیست؟



لطیفه

تصویرگر: حدیثه قربان



مورچه

کمک خلبان: «خلبان، نگاه کن آدم‌ها از این بالا مثل مورچه‌اند. خلبان: «چیزی که تو می‌بینی همان مورچه است: چون ما هنوز پرواز نکرده‌ایم.»



اتوبوس

مردی می‌خواست سوار اتوبوس بشود. راننده گفت: «آقا سوار نشو. حتی جای ایستادن هم نیست.»

مرد گفت: «اشکالی ندارد، دراز می‌کشم!»



چیستان

راه میره تو بیابون، بار می‌کشه فراوون،
خار می‌خوره به جای نون.



بهار

بهار بهار بهاره
فصل اوّل ساله
برف‌ها همه آب می‌شن
چشمه‌ها پر آب می‌شن
درخت‌ها سبز و شادند
شکوفه در میارند
خورشید خانم زیبا
لبخند زده به دنیا
این نعمت‌های زیبا
هست از خدای دانا

پریسا حاتمی‌کیا از کاشمر



نقاشی از هستی اقبالی



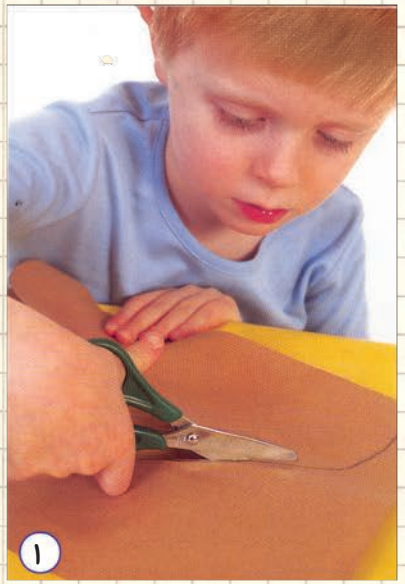
مخروط‌های تزیینی

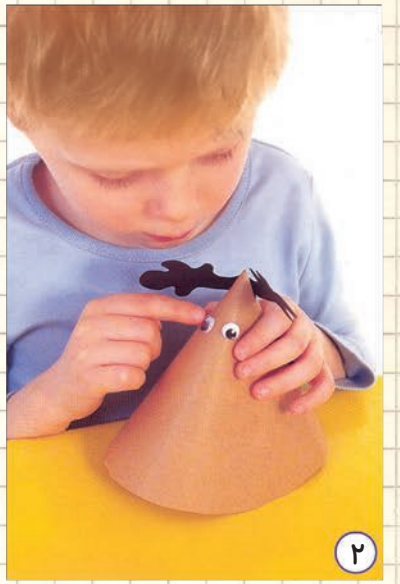
ساخت تزیین‌های مخروطی شکل وقت کمی می‌گیرد و به هر شکلی که دوست داشته باشی می‌توانی در بیاوری، بعد آن‌ها را به دوستانت هدیه بده و یا میزت را با آن‌ها تزیین کن.

۱- یک نیم دایره روی یک تکّه کارت یا مقوّا بکش، می‌توانی از ته بشقاب برای کشیدن آن استفاده کنی.

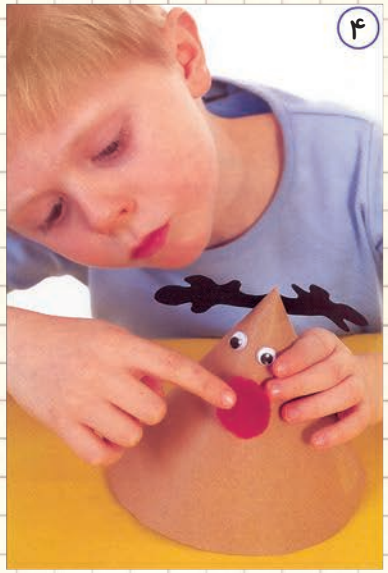
۲- روی این نیم دایره را به شکل مخروطی در بیاور و دور آن را به هم بچسبان.

۳- روی یک کاغذ سیاه،









یک شاخ گوزن بکش و آن را در بیاور (اگر کاغذ سیاه نداری، آن را رنگ کن) و به بالای مخروط بچسبان.

۴ـ دو تا چشم را در جلوی مخروط بچسبان.

۵ـ یک دایره‌ی قرمز رنگ هم برای بینی آن بچسبان و بگذار تا خشک شود.

پنگوئن

مخروط را به همان روشی که گفته شد درست کن، چشم‌ها را روی آن بچسبان و با یک فوم، دماغ و پاهای آن را درست کن و هر کدام را بچسبان.

روی یک کاغذ سیاه بال‌هایش را بکش و جدا کن، با یک روبان یک حلقه درست کن و به آن بچسبان تا بتوانی آن را آویزان کنی.

وسایلی که لازم داری:

بشقاب، مداد، قیچی، کارت یا مقوا، چسب، کاغذ سیاه.



آثار بچه‌ها



آتنا غفاری-۴ساله از تهران



مریم بوحموان از میانرود



امیرحسین فرنودی-۵ساله از تهران



مریم پیوسته از میانرود



مائده خاکبان از میانرود



محمدهادی بادفر رمضانی-۴ساله



احمد عزیزی -۸ساله از میانرود



زینب عقابی از میانرود



متین جنابی-۷ساله از تهران



فاطمه زبید از میانرود

فرم اشتراک شاهد کودک

دوستان خوب و مهربان، فرم زیر را با کمک بزرگ‌ترها پر کنید و به نشانی ما بفرستید.

مبلغ اشتراک شش‌ماهه ۲۱۰۰ تومان و یک‌ساله ۴۲۰۰ تومان است.

مبلغ مورد نظر خود را به حساب سیبا شماره ۰۱۰۵۸۴۷۴۲۰۰۰۶ بانک ملی ایران شعبه‌ی شاهد(کد ۷۶۰) به نام معاونت پژوهش و ارتباطات فرهنگی (انتشارات شاهد) واریز نمایید.

فیش واریزی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی مجلّه‌ی شاهد کودک ارسال نمایید.

نشانی: تهران، خیابان آیت ا... طالقانی، خیابان ملک الشعرای بهار شمالی، پلاک ۳

صندوق پستی انتشارات شاهد: ۱۹۱-۱۵۷۱۵

نام: .....نام خانوادگی: ..... تاریخ تولّد: ../../ ۱۳..

شماره عضویت قبلی: .....

نشانی: .....

کد پستی: ..... تلفن: ..... همراه: .....

مدت اشتراک: ۶ ماه یک سال

دوستان عزیز:
شعر آفرین سروده‌ی آقای فریبرز لرستانی است که به اشتباه به نام خانم مهسا زارعی چاپ شده بود.

بچّه‌های مجلّه

رضا میاحی نژاد
علی بزرگی مهر
مهسا دانش افروز
محمد مدبر
سیدعبدالرحیم موسوی
محمد سپهری
ابوالفضل سهیلی
مریم ملکوتی
علیرضا زارعی
ریحانه بهرامی
میترا زکالوند
ابوالفضل شاهی

محمدعلی شایان
رضوان پولادوند
خاطره آرمانی
مریم روستایی
پروانه یوسفی
محمد عبدوس
فاطمه محمدزاده
همین صالحی
مرتضی وفاداران
امیرحسین کاظمی
آروین داودیان
فرزانه یوسفی
بهار قریشی
یاسمن صفایی
محمد سجاد ذوالفقاری





معرفی کتاب

آقای هندوانه

کتاب آقای هندوانه، داستان یک هندوانه است که توی یک خیابان سربالا، قل خورد و از ماشین پایین افتاد. هندوانه اوّل فکر کرد ترک خورده است؛ امّا وقتی به سر تا پای خودش نگاه کرد، دید هیچ جای بدنش نشکسته است. کمی دنبال ماشین دوید و داد زد: «من جا مانده‌ام. مرا هم ببرید!» امّا هندوانه فروش صدای او را نشنید و هندوانه نتوانست به بقیه برسد. گفت: «تنها شدم؛ تنهای تنها.»

می‌خواهی بدانی بعد از آن هندوانه چه کارهای جالبی کرد؟ بقیه‌ی داستان را باید از کتاب آقای هندوانه که نوشته‌ی خانم فریبا کلهر است بخوانی. نقّاشی‌های قشنگ آن کار خانم ناهید کاظمی است. این کتاب را انتشارات مدرسه به چاپ رسانده است.


لباس عیدت رو پوشیدی؟